



دوستانه دشمنی کن؛ شانتال موف و مسئله‌ی شهروندی در رادیکال دموکراسی

پدیدآورنده (ها) : ملک‌زاده، حمید

علوم اجتماعی :: نشریه سوره اندیشه :: خرداد و تیر ۱۳۹۳ - شماره ۷۶-۷۷

صفحات : از ۸۸ تا ۹۲

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1225728>

تاریخ دانلود : ۱۴۰۳/۱۰/۱۶

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



- بازگشت امر سیاسی از دیدگاه شنتال موف و ارنستو لاکلاؤ
- جامعه شناسی بی هنرها تحلیلی بر جامعه شناسی دریافت هنری
- «من» کانتی و مطالعات فرهنگی (شناخت «من» در مطالعات فرهنگی)
- جامعه - انسان شناسی تخیل اجتماعی
- نقد و ارزیابی تحلیل گفتمانی لاکلا و کاربرد آن در سیاست
- سرمایه جدید
- اندیشه: عدالت و دموکراسی
- پراگماتیسم و تحقیق در علوم سیاسی
- خاطرات لیدی شیل
- فانتاستیک به مثابه روش
- مطالعه جامعه شناختی دروغ‌گویی در روابط بینا جنسی مورد زوج‌های تهران (۱۳۹۵-۱۳۹۶)
- نقد رورتنی بر معرفت‌شناسی

عناوین مشابه

- سیاست دموکراتیک و طرح الگوی شهروندی رادیکال: بازاندیشی در نظریه شانتال موف
- مقایسه شهروندی سیاسی در نظام‌های دموکراسی غربی و مردم‌سالاری دینی
- خلاصه ای از مقاله فلسفه در عصر دموکراسی آموزش شهروندی و اخلاق
- نقش حقوق شهروندی و دموکراسی در مدیریت سیاسی فضا
- زنان دموکرات بدون دموکراسی؟ (زنان، دموکراسی و شهروندی در اردن)
- دامنه شهروندی در جمهوری اسلامی ایران بر پایه نظریه شانتال موف
- شهروندی و دموکراسی در فضای مجازی از واقعیت تا فراواقعیت
- اقتصاد، امنیت و شهروندی در مدیریت مرز ایران و ترکمنستان
- آموزش حق امنیت شهروندی در قرآن و روایات
- نقش سادات و علماء در حقوق شهروندی عصر صفویه



دوستانه دشمنی کن

شانتهال موف و مسئله‌ی شهروندی در رادیکال دموکراسی

◀ حمید ملک‌زاده / دانشجوی دکتری اندیشه‌ی سیاسی دانشگاه تهران

دشمن، دوست و اساس سیاست

آیا اساس سیاست، ادراک امر خارجی است؟ آیا سیاست با طرد بیگانه و خارجی، و دشمنی با او آغاز می‌شود؟ آیا سیاست داخلی امتداد سیاست خارجی است؟ آیا اساس سیاست، ادراک امر داخلی است؟ آیا بنای سیاست با یگانگی و تعلق و محبت گذاشته می‌شود؟ آیا دوستی و دشمنی فرع این وحدت است؟ آیا ممکن است کل سیاست به سیاست داخلی یا سیاست خارجی بدل شود؟

نام‌گذاری هویت‌بخش است. این نام‌گذاری، هر کدام از اعضای یک دولت را به چیزی فهم‌پذیر در یک مطالعه‌ی سیاسی تبدیل می‌کند. این تنها دولت است که حق مطالبه‌ی جان اعضای خودش را دارد، و بدین ترتیب، دولت در مقام موجودی قرار می‌گیرد که به زندگی اعضایش معنا می‌دهد. درواقع این دولت است که با در اختیار قرار گرفتن حق مطالبه‌ی جان، به چستی زندگی اعضایش معنایی مشخص می‌دهد. در چیزی که ممکن است به‌عنوان نظریه‌ی دولت اشمیت بنامیم، هر عضو، یا اگر علاقمند باشید شهروند، یک سرباز وضعیت استثناست؛ سربازی که در مقابل فراخوانی دولت برای مطالبه‌ی جانش همه‌ی وفاداری‌های اجتماعی، مذهبی، اخلاقی و سیاسی‌اش را رها کرده و به مبارزه برای حفظ «تمامیتی» می‌پردازد که معنای زندگی‌اش را از او گرفته است. بدین ترتیب «تمایز ویژه‌ی سیاسی که اعمال و انگیزه‌های سیاسی را بتوان به آن فروکاست، تمایز میان دوست و دشمن است. این یک تعریف در مقام معیار و نه یک تعریف جامع یا یک نشانگر محتوای بنیادین به‌دست ما می‌دهد» (اشمیت، ۱۳۹۲: ۵۵).

بنیان امر سیاسی، و بن‌مایه‌ی هستی‌شناختی دولت برای اشمیت امکان همواره حاضر نزاعی است برای دفاع از هویتی که درون دولت بودن برای هر کدام از ما به‌وجود آورده است. بدین ترتیب درون یک دولت، ما با چیزی به اسم شهروند مواجه نیستیم. این تنها مجموعه‌ای از دوستان هستند

که درون یک دولت و در سایه‌ی نظامی که حاکم به‌وجود آورده است در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند. دولت اشمیتی در مقام خالق صلح، زمینه‌ای از زندگی اجتماعی را به‌وجود می‌آورد که به هستی هر کدام از اعضایش معنایی سیاسی می‌بخشد. در ما با انسان‌هایی صرفاً سیاسی مواجهیم که به‌عنوان دوستان در یک «ما»ی فراگیر، و در کنار یکدیگر، زندگی می‌کنند. هیچ شکلی از تعلقات هویت‌بخش، که بتواند رقیبی برای حق حاکم در تعیین چستی اعضای این گروه دوستی باشد در نظریه‌ی دولت اشمیتی پذیرفته نمی‌شود. گروه‌های دینی، اقتصادی، فرهنگی، و هر گروه دیگری که ممکن است در یک جامعه فعال باشند، تنها تا جایی وجود دارند که خدشه‌ای به این حق اساسی حاکم در طلب جان یکی از دیگران، در دفاع از کلیتی که «ما» را تشکیل می‌دهد نداشته باشد. «در اینجا حاکمیت مدافع صلح (pacificus defensor)، صلحی برای بازگشت به سمت خدا، نیست بلکه خالق صلحی (pacificus creator) است. طبق نظر هابز، قدرت دولت ویژگی الهی دارد، تا جایی که قدرقدرت خواهد بود (Hellenbroich, 2006: 25). این قدرقدرتی برای خلق کردن نظم میان انسان‌ها به‌عنوان موجودات زیاده‌خواهی است که در سرشتشان شروع هستند.

در واقع این تنها دولت است که حق تصمیم‌گیری درباره‌ی چستی یا کیستی دشمن، در برابر نهاد دوست‌دشمن را دارد. همچنین این تنها دولت است که می‌تواند طلب جان شهروندان برای وارد شدن به نبرد با

آیا اساس سیاست، سیاست خارجی است؟ آیا سیاست با طرد بیگانه و خارجی و دشمنی با او آغاز می‌شود؟ آیا داخلی بودن داخلی قرارگیری است؟ آیا میان حاکم و داخلی پیوند طبیعی یا ذاتی وجود دارد؟ آیا داخلی همان «شهروند» است؟ آیا ممکن است داخلی خارجی شود؟ آیا ممکن است پیوند طبیعی یا ذاتی میان حاکم و داخلی منقضی شود؟ این‌ها سوالاتی است که به‌نظر می‌رسد پیوند مستقیمی با چستی سیاست داریم برقرار می‌کنند. به همین لحاظ دادن به آن‌ها لاجرم پی‌مجرای پی گرفتن پرسش «امر سیاسی چیست؟» امکان‌پذیر می‌شود. پرسشی که من سعی خواهم کرد تا در این نوشتار آن را از موضع نظریات سیاسی کارل اشمیت مطرح کرده، و دنباله‌ی آن را در رادیکال‌دموکراسی شانتال موف پیگیری نمایم. همچنین، و در خلال مباحث مربوط به اشمیت و موف، تلاش خواهم کرد تا درباره‌ی امکانات یا بن‌بست‌های موجود در این نظریه‌ها مطالبی را اضافه کنم. اما پیش از هرچیز سعی خواهم کرد تا مطالب مورد نظرم را از پرسش «امر سیاسی چیست؟» و پاسخ‌هایی که کارل اشمیت ممکن است برای ما داشته باشد آغاز کنم.

اشمیت و امر سیاسی

برای کارل اشمیت «مفهوم دولت بر مفهوم امرسیاسی دلالت دارد» (اشمیت، ۱۳۹۲: ۴۹). پرسش از چستی امر سیاسی، در کارل اشمیت، پرسش از لحظه‌ی آغاز دولت است. پرسش درباره‌ی مرزهای دولت در مقام قدرت نهایی، تعیین‌کننده‌ی هویتی است که هر کدام از ما، به‌اعتبار تعلق داشتن به آن، به موجودی معنادار تبدیل می‌شویم. درواقع این تنها دولت است که به هر کدام از ما در مقام موجودی که می‌شود فهمی از آن داشت، امکان هستی را اعطا می‌کند. برای اشمیت «همه‌ی صورت‌بندی‌های ممکن از دولت (ماشین یا اورگانیزم، فرد یا نهاد، جامعه یا جماعت) تنها در پرتوی «امر سیاسی» معنا دارند، و اگر جوهر این مفهوم به‌درستی فهمیده نشود غیرقابل فهم خواهند شد» (Giacomo: 1577). در اشمیت با یک هستی‌شناسی مبتنی بر دوست‌دشمن در سیاست مواجهیم. اینطور به‌نظر می‌رسد که برای اشمیت، جوهره‌ی امر سیاسی بر یک آنتاگونیسم عینی میان «ما» و «آن‌ها»ی غیر از ما بنیان گذاشته شده است؛ آنتاگونیسمی که براساس آن، دولت تنها در جایی امکان وجود داشتن دارد که یک برابر نهاد انضمامی دوست‌دشمن وجود داشته باشد؛ جایی که عده‌ای از مردم ساکن در یک محدوده‌ی جغرافیایی، حاضر باشند با عده‌ای دیگر وارد نبردی برپایه‌ی هویت شوند؛ هویتی که به‌واسطه‌ی در دولت بودنشان برایشان فراهم شده است. در واقع، ذات امر سیاسی، و لحظه‌ی آغاز به هستی در آمدن چیزی به‌نام دولت، همراه با یک

موف مفهوم طرد و انکار آنتاگونیستی اشمیتی در سیاست خارجی را به رسمیت شناخته و با خنثی کردن آنتاگونیسم داخلی و تبدیل آن به آگونیسم، امکان تازه‌ای برای مبارزه‌ی داخلی میان دشمنانی که دوستانه دشمنی می‌کنند را درون یک دموکراسی رادیکال به‌وجود آورده است

اینجا

دشمن، که نبردی واقعی و طبیعی است را داشته باشد. به این اعتبار، دولت حاکم است، چرا که حق تصمیم‌گیری دارد. تصمیم‌گیری به‌اعتبار نامی که پیش‌تر بر روی گروهی از موجودیت‌های سازمان‌یافته‌ی سیاسی به‌عنوان دشمن گذارده است. سیاست تنها تا جایی وجود دارد که دشمنانی در بیرون از دولت، و درست مانند دولت، وجود داشته باشند که برای حفظ حق حاکمیتشان حاضر باشند وارد جنگی واقعی بشوند. به این معنا حوزه‌ی سیاست حوزه‌ی روابط موجود میان کلیت‌های سازمان‌یافته‌ای است که از حاکمیت برخوردارند.

اشمیت سعی می‌کند تا نزاع‌های میان‌شخصی و مبارزات اقتصادی یا مذهبی را، تا جایی که از توان تعیین برابرنهاد دوست‌دشمن برخوردار نیستند از سیاست جدا نگه دارد؛ اگرچه او امکان تأثیرگذاری این حوزه و حتی توفیقشان در رسیدن به مقامی که بتوانند در تعیین برابرنهاد دوست‌دشمن بر دیگران برتری پیدا کنند را ممکن می‌داند. البته با این توضیح که هر بار هر کدام از این گروه‌ها از اقبالی برای تعیین برابرنهاد دوست‌دشمن برخوردار شد، از حالتی که پیش از آن به‌عنوان گروهی مذهبی، اقتصادی، فرهنگی یا گروه‌هایی از این دست داشت خارج شده و به یک گروه سیاسی تبدیل می‌شود. بدین ترتیب و در ارتباط با سیاست، ما با شکلی از هستی‌شناسی دوست‌دشمن مواجهیم که حیثیت امر سیاسی و هستی دولت به آن بستگی پیدا می‌کند.

در نهایت برای اشمیت جوهر امر سیاسی در بستر یک ستیزه‌گری -دشمنی- عینی نهفته است. یا به عبارت دیگر بنیان امر سیاسی برای اشمیت تقسیم‌بندی آدم‌ها به دوست و دشمن است، و دولت آن نهادی است که حق تصمیم گرفتن درباره‌ی چیرستی این دشمن و اعلام جنگ احتمالی علیه آن را دارد. همین‌طور باید بگوییم که برای اشمیت جنگ یک امکان واقعی همیشه حاضر است. این شاید آغازگر شکل‌گیری شکلی از الهیات سیاسی باشد که با سکولار کردن مفاهیم موجود در الهیات مسیحی، حاکمیتی مطلق و الهی را برای دولت فراهم می‌کند؛ حاکمیتی که مشروعیتش را نه در آسمان یا لایه‌لای تفاسیر ممکن از انجیل، بلکه از یک واقعیت انضمامی که در بیرون از «ما» قرار گرفته است می‌گیرد؛ از دشمن، که مجموعه‌ی «آنها»ی غیر از ما را در بر می‌گیرد که حاضرند در یک نبرد واقعی، ما را از میان بردارند.

شاید براساس همین‌ها باشد که در دولت اشمیتی، هیچ شکلی از مقاومت در برابر «دشمن داخلی» قابل قبول نیست. در نظر اشمیت «هر دولتی فرمولی برای اعلام یک دشمن داخلی فراهم می‌آورد... خواه شدید، خواه ملایم، آشکارا یا تلویحی، خواه برون‌رانی (ostracism)، اخراج (expulsion)، خواه محکومیت، محرومیت که در هر قانون خاصی مشخص گشته است، هدف همواره یکی است، اعلام یک دشمن» (اشمیت، ۱۳۹۲: ۷۱).

در اینجا ما با مفهوم لیبرالی شهروند مواجه نمی‌شویم. در توده‌های اشمیت، «دوستان» علیه «دشمنان داخلی خارجی» بسیج می‌شوند تا از تمامیتی که امنیت آن‌ها در قبال تهاجم آن‌ها ممکن است به خطر بیفتد مبارزه کنند. دشمن یک مفهوم حاضر در داخل و خارج از مرزهای دولت است و چیزی به نام شهروند وجود ندارد.

تکثرگرایی در نظریه‌ی دولت اشمیت چیزی مربوط به سیاست خارجی است. این واقعیت وجود دارد که سیاست مجموعه‌ای از تکنیک‌های مبارزه، پیش از وقوع جنگ، و در میان سیاستمداران دولت‌های متخاصم است. در واقع، این در یک جهان چندقطبی است که ممکن است چیزی به اسم سیاست، تا جایی که دولت‌هایی متخاصم وجود دارند، قابل تصور باشد. به بیان دقیق‌تر موجودیت سیاسی، وجود واقعی یک دشمن و از پس آن همزیستی با موجودیت سیاسی دیگر را پیش‌فرض

می‌گیرد. تا زمانی که دولتی وجود دارد، بدین معنی است که همواره بیش از یک دولت در جهان هست (اشمیت، ۱۳۹۲: ۷۷).

در نهایت جامعه در نگاه اشمیت وقف نبرد برای پیروز شدن بر دشمنان داخلی و خارجی‌اش، و اگر ضرورت ایجاب کند، نابود کردن آن دشمنان شده است. برای این هدف است که نهاد دولت به وجود آمده است (Hellenbroich, 2006: 25).

اشمیت در بخش‌های زیادی از نوشته‌هایش، «نگرش‌های لیبرالی» را به نادیده انگاشتن و حذف امر سیاسی متهم می‌کند. انتقادات او از دموکراسی لیبرال، زمینه‌های نظری لازم برای پیدایش یک تئوری جدید از دموکراسی را در جهان معاصر به وجود آورد است. تئوری‌ای که با نام شانتال موف و همکار علمی‌اش ارنستو لاکلائو پیوند دارد. در بخش آینده‌ی این نوشتار من سعی می‌کنم تا مفهوم امر سیاسی، و امکاناتی که این مفهوم در دموکراسی رادیکال شانتال موف برای پرداختن به مسئله‌ی شهروندی، دوستی و دشمنی و مفاهیمی از این دست به وجود می‌آورد را مورد بررسی قرار بدهم.

۱ امر سیاسی و خنثی‌سازی آگونیستی

مهم‌ترین مواضع انتقادی کارل اشمیت نسب به دموکراسی لیبرال زمینه‌ساز تولید شکل تازه‌ای از مواجهه‌ی با امر سیاسی در رادیکال‌دموکراسی شانتال موف می‌شود. موف مفهوم «خنثی‌سازی» اشمیت را از او وام می‌گیرد و سعی می‌کند تا نشان دهد که لیبرال‌دموکراسی موجود با ادعاهای جهان‌شمولی تفسیری که از ارزش‌های دموکراتیک ارائه داده است، جهان پس از فروپاشی اتحاد کمونیستی شوروی را به جریان گریزناپذیری از حذف «دیگری» بیرون از گفتمان هژمون در جهان غربی تبدیل کرده است. شانتال موف سعی می‌کند تا با اتکا به نتایجی که خنثی‌سازی، نهایتاً، در اندیشه‌ی اشمیت به وجود می‌آورد، وجود یک بحران در امر سیاسی را در دموکراسی‌های لیبرال نشان بدهد؛ بحرانی که از نادیده انگاشتن وجه هستی‌شناختی نزاع دوست‌دشمن و تلاش برای از بین بردن آنتاگونیسم برخاسته است. برای موف، درست مانند اشمیت، امر سیاسی بر تصویری از مجموعه‌ای از هویت‌های متخاصم استوار می‌شود.

موف فهم خاص عموم نظریه‌پردازان لیبرال از کثرت‌گرایی را ناقص و مانع از فهم آنتاگونیسم به‌عنوان جوهر امر سیاسی می‌داند. این فهم که بر خوش‌بینی عقل‌باورانه‌ی این دسته از فیلسوفان بنیان گذارده شده در این پندار مانده است که «ما در جهانی زندگی می‌کنیم که در آن دیدگاه‌ها و ارزش‌های متنوعی وجود دارد و به دلیل محدودیت‌های تجربی هرگز قادر نیستیم تا همه‌ی آن‌ها را با هم سازگار کنیم، ولی وقتی با هم جمع می‌شوند، یک مجموعه‌ی هماهنگ و غیرمتعارض را می‌سازند» (موف، ۱۳۹۱: ۱۷). به بیان بهتر «تئوریسین‌های لیبرال نه تنها از تصدیق حضور نزاع در زندگی اجتماعی و عدم امکان دست یافتن به راهکارهای عقلانی و عمومی برای مسائل سیاسی، بلکه از به رسمیت شناختن نقش یکپارچه‌سازی که منازعه در دموکراسی مدرن بازی می‌کند نیز ناتوان هستند. یک دموکراسی با عملکرد خوب، نیازمند مواجهه میان مواضع سیاسی دموکراتیک است» (Barrett, 1991: 231).

برای موف، امر سیاسی، دربرگیرنده‌ی امکان حضور مداوم آنتاگونیسم است؛ امکان همواره‌ی نزاعی میان هویت‌هایی که به لحاظ

امر سیاسی بر نزاعی عینی و واقعی استوار شده است که در نمونه‌ی اشمیتی، دشمن را در مقام هویتی سیاسی که شکل زندگی «ما» را به چالش می‌کشد در بیرون از مرزهای دولت قرار داده است. آنتاگونیسم اشمیتی با یک پارچه کردن هویت سیاسی و تجمع آن در ذیل یک قدرت تصمیم‌ساز درباره‌ی امر استثناء اصل نزاع درونی را زیر سؤال می‌برد

سیاسی شکل گرفته‌اند. هویت‌هایی که برای هژمون شدن تفسیری که از ارزش‌های دموکراسی دارند یا یکدیگر وارد نزاعی همراه با شور و هیجانات عاطفی و احساساتی می‌شوند. در واقع همین هیجانات احساسی و عاطفی هستند که انگیزش‌های سیاسی ممکن در کنش سیاسی را فراهم می‌آورند. موف، سعی دارد تا با استفاده‌ای از نقش این دسته از انگیزش‌ها در کنش سیاسی، ناپسندیده بودن تصورات چپ‌گرایان و راست‌گرایان از سوژه‌ی یکپارچه و ذات‌گرایانه‌ی سیاسی را به‌نمایش درآورد.

می‌بینیم که شانتال موف با به‌خدمت گرفتن اشمیت، به‌دنبال توضیح دادن این مسئله است که «فقط با اذعان به بُعد آنتاگونیسم امر سیاسی می‌توانیم مسئله‌ی اصلی سیاست دموکراتیک را مطرح کنیم» (موف، ۱۳۹۱: ۲۱). او اضافه می‌کند که «علی‌رغم آنچه که بسیاری از لیبرال‌ها از ما می‌خواهند باور داشته باشیم، ویژگی و خصوصیت دموکراتیک این نیست که بر تقابل "ما/آن‌ها" فائق آیم بلکه ویژگی سیاست دموکراتیک آن است که به شیوه‌ی متفاوتی این تقابل در آن ایجاد می‌شود» (همان).

در واقع، موف سعی می‌کند تا با عملیاتی کردن آن فرآیند طرد و بیرون‌گذاری مورد نظر اشمیت درون دموکراسی‌های لیبرال، و با فراهم کردن شرایطی که براساس آن سیاست آنتاگونیستی درون یک دولت تبیین کرد، امکان تازه‌ای از تعریف امر سیاسی به‌وجود بیاورد که براساس آن، سیاست نه به‌عنوان شکلی از آنتاگونیسم میان دولتی، بلکه مجموعه‌ای از تلاش‌ها و مبارزات سیاسی درون یک دولت را در بر بگیرد. به‌نظر می‌رسد که با شانتال موف، سیاست بین‌الدولتی اشمیتی به سیاست درون دولتی، تبدیل می‌شود. فهم تازه‌ای از سیاست به‌اعتبار امر سیاسی، که به‌دنبال توجیه امکان شکلی از پلورالیزم درون یک دولت است. با عنایت به همین تلاش است که موف، امکان به‌دست دادن تعریف متفاوتی از شهروند در دموکراسی‌های لیبرال را مورد بررسی قرار می‌دهد.

شهروندی در رادیکال دموکراسی

مشخص شد که برای رادیکال دموکراسی شانتال موف، هرچو تلاش برای «سیاست‌زدایی»، که اهمیت واقعیت قوام‌بخش نزاع در تعریف امر سیاسی را نادیده می‌انگارد، زمینه‌ی فروپاشی دموکراسی‌های لیبرال، به‌شکلی که امروز هستند، را فراهم می‌کند؛ موف برای حفظ ارزش‌های برابری، آزادی و کثرت‌گرایی - که آن‌ها را روح دموکراسی‌های مدرن می‌داند - تلاش می‌کند تا در جریان رادیکالیزه کردن دموکراسی‌های واقعاً موجود شکل تازه‌ای از مناسبات سیاسی دموکراتیک را توضیح بدهد. درواقع موف با تأکید بر ضرورت تخاصم و حفظ آن به‌عنوان یک اصل دموکراتیک و بازگرداندن آن به نظریه‌های لیبرال-دموکراتیک، این مسئله را در مرکز توجه قرار می‌دهد که «مسئله‌ی اساسی برای سیاست‌های دموکراتیک چگونگی دست یافتن به توافق عقلانی، توافقی که در بر گیرنده‌ی طرد کردن نباشد، نیست: توافقی که نیازمند برساختن "ما"ی بدون "آن"‌های در مقابلش می‌باشد، شاه‌کاری غیرممکن است، چرا که -همانطور که دیدیم- شرط برساختن یک "ما" [ناگزیر از] برساختن "آن"‌هاست. در عوض مسئله‌ی اصلی برای سیاست دموکراتیک چگونگی دایر کردن این تمایز "ما" - "آن‌ها" متناسب با کثرت‌گرایی است» (Barrett, 1991: 236). در راه توضیح همین شکل از هویت‌های متخاصم سیاسی است که مفهوم شهروند برای شانتال موف مطرح می‌شود. وارد شدن به مفهوم شهروند در دموکراسی رادیکال، ناگزیر از

موضوعی انتقادی به مفهوم شهروند در دموکراسی‌های لیبرال موجود و نظریه‌های مؤید یا منتقد این شکل از تصور شهروندی است. این انتقاد از موضوعی فلسفی‌تر و با به چالش کشیدن سوژه‌ی یکپارچه و خردورز سیاسی موجود در این تئوری‌ها اتفاق می‌افتد.

شانتال موف در انتقادات جدی‌اش به سنت‌های چپ‌گرا و لیبرالیستی موجود در جهان پسا-کمونیستی از آن بستر وسیع‌تر فلسفی‌ای می‌آغازد که هر دوی این سنت‌ها در درون آن مشغول تعریف سوژه می‌شوند؛ سنتی مدرنیستی که سوژه‌ی اجتماعی را تمامیتی برخوردار از یک جوهر ویژه قابل شناسایی درنظر می‌آورد. این دقیقاً همان بستر اولیه‌ای است که موف معتقد است نظریه‌های مدرنیستی برای تعریف سوژه‌ی اجتماعی‌شان از آن استفاده می‌کنند. در نگاه او «شهروندی از منظر یک دیدگاه لیبرال، ظرفیت هر شخص در خلق تجدیدنظر و تعقیب عقلانی تعبیر خود از خیر عمومی است» (موف، ۱۳۹۲: ۹۲).

در واقع، تحلیل ویژه‌ی موف از کیفیت مربوط به سوژه را باید برآمده از انتقادی جدی نسبت به پارادایم‌های حقیقت‌نفته در پس نظریه‌های سیاسی مارکسیستی و لیبرالیستی دانست؛ نظریاتی که سعی می‌کنند تا در حوزه‌ی دانش به سطحی از بی‌طرفی در پژوهشگر یا نظریه‌پرداز برای «علمی‌تر» کردن پروژه‌های علمی‌شان دست بیاورند. این بی‌طرفی علمی که همراه با ادعای تسلط ذهن پژوهشگر بر جهان، به‌مثابه‌ی ابژه‌ی آگاهی یا علمی اوست، در مطالعات سیاسی، خودش را به شکل مدل‌هایی بی‌طرفانه از «مدریبت» جامعه‌ی متشکل از سوژه‌های عقلانی نمایان می‌کند. بدین ترتیب «لاکلاو و موف مفاهیم حقیقت‌تقهمی و بی‌طرفی علمی مورد نظر فلسفه واقع‌گرا و گفت‌وگوهای دانش‌قدرت که شکل‌دهنده‌ی سوژه هستند را طرد کرده و به روشی دریدایی بر پتانسیل ویران‌گر نقد نظری تأکید می‌کنند» (Goldstein, 2005: 54) و به‌عنوان نتیجه‌ی به‌کار بردن این روش در مطالعه‌ی چپ‌یستی جامعه، این مسئله را اعلام می‌کنند که «ویژگی ناقص همه‌ی تمامیت‌ها ما را و

می‌دارد تا، به‌عنوان بستر تحلیل، فرض «جامعه» به‌مثابه‌ی تمامیتی خودتعریف‌گر را رهاکنیم» (Laklau and Mouffe, 1985: 111). در واقع موف سعی می‌کند تا این مسئله را افشا کند که در یک جامعه‌ی شکل‌گرفته حول مفهوم خیر عمومی، به‌عنوان مشخصه‌ی اصلی جامعه‌ی سیاسی لیبرال در جهان جدید، شهروندان مجموعه‌ای از افراد آزاد، خردورز و مسئولی هستند که از مجرای راه‌های ویژه‌ی خودشان به‌دنبال تحقق خیر عمومی یا شخصی‌شان هستند. این تصور از شهروندی درون خود باور به فهمی از خیر عمومی به‌عنوان ذات یا جوهری یک جامعه‌ی سیاسی دارد که شهروند عاقل و خردورز دولت دموکراسی لیبرال امکان شناسایی آن و حرکت در مسیری که تعیین کرده است را به‌دست می‌آورد. موف مجموعه‌ای از استدلالاتی پیچیده را با استفاده از اندیشه‌های مایکل اوکشات درباره‌ی همبودگی سیاسی دنبال می‌کند تا براساس آن بتواند شکلی از همبودگی سیاسی را توضیح بدهد که فراتر از مفهوم ذات‌انگارانه‌ی جامعه در اندیشه‌های لیبرالی بشود درون آن پیوند میان اتیکز و سیاست را حفظ کرد. این مجموعه‌ی از استدلال‌ها در نهایت شکلی از همبودگی سیاسی را استنتاج می‌کند که درون آن، مجموعه‌ای از بیگانگان، یا شهروندان، ذیل یک هژمونی مشخص مفصل‌بندی شده‌اند که همبستگی‌های گوناگون هدفمندی دارند که «وفاداری‌شان به همبودگی‌های خاص، در تعارض با همبستگی مدنی نیست» (همان: ۱۰۰). برای موف «کارگزار اجتماعی از قصدهای ایدئولوژیکی مختلفی، و

شانتال موف در انتقادات جدی‌اش به سنت‌های چپ‌گرا و لیبرالیستی موجود در جهان پسا-کمونیستی از آن بستر وسیع‌تر فلسفی‌ای می‌آغازد که هر دوی این سنت‌ها در درون آن مشغول تعریف کردن سوژه می‌شوند؛ سنتی مدرنیستی که سوژه‌ی اجتماعی را تمامیتی برخوردار از یک جوهر ویژه‌ی قابل شناسایی درنظر می‌آورد

نه تنها از یک قصد، برخوردار است: او به عنوان یکی از اعضای جنسی، خانواده، طبقه‌ی اجتماعی، ملت، نژاد، یا به عنوان تماشاچی ظریف، فراخوانده (استیضاح) می‌شود؛ و در این فراخوانی‌ها، ذهنیت‌های مختلفی را که درون آن‌ها و به اعتبار دلالت‌های متقابل که ساخته شده است، زندگی می‌کند. مسئله در تعیین رابطه‌ای عینی میان این اصول ذهنی یا عناصر ایدئولوژیک است» (Barrett, 1991: 238).

به بیان بهتر، شهروند کارگزاری اجتماعی است که در معرض فراخوانی‌های مختلف اجتماعی قرار دارد که در کار شکل بخشیدن به هویت‌های سیاسی گوناگون است. مجموعه‌ای بدون جوهر که باید به عنوان یک مفصل‌بندی هژمونیک در نظر گرفته بشود.

بدین ترتیب شهروندی برای موف، یک جریان مداوم از هویت‌یابی‌های سیاسی است که در ذیل روابط اجتماعی موجود در یک دموکراسی رادیکال در میان آن دسته از منابع هویت‌بخشی که اصل و اساس برابری، آزادی و ضرورت تکررگرایی را به رسمیت می‌شناسند جریان دارد. این مفهوم از شهروندی برای رادیکال‌دموکراسی موف، اهمیتی فوق‌العاده دارد. در نهایت موف سعی می‌کند تا نشان بدهد که شهروندان یک دموکراسی رادیکال، دشمنانی هستند که دوستانه نسبت به یکدیگر دشمنی می‌ورزند. دشمنانی که در نبردهای سیاسی موجود در میان هویت‌های اجتماعی گوناگون نشان به دنبال هژمون کردن تفاسیرشان از اصول اصلی آزادی و برابری هستند. بدین ترتیب، و در یک معنای موسع، همه‌ی کسانی که فرآیندهای دموکراتیک برای هژمون شدن تفاسیرشان از اصول بنیادین دموکراسی را به رسمیت می‌شناسند می‌توان مجموعه‌ای از شهروندان رادیکال دموکراسی مورد نظر موف به حساب آورد، که به عنوان انسان‌هایی فاقد جوهر، به معنایی که نظریه‌پردازان مدرن برای سوژه‌ی سیاسی در نظر گرفته‌اند، در یک همبودگی سیاسی بدون ذات و در جریان فرآیندهای دموکراتیک مشغول نبرد برای هژمون شدن تفاسیرشان از اصول دموکراسی هستند. در این شکل غیرذات‌انگارانه از برخورد با همبودگی سیاسی، جامعه عبارت می‌شود از یک گشودگی محض برای هژمون شدن گفتمان‌های دموکراتیک مختلفی که برای مسلط شدن تفاسیری که از اصول مورد توافق برابری، آزادی و کثرت‌گرایی دارند، با یکدیگر وارد رقابت سیاسی می‌شوند. به بیان بهتر برای موف دموکراسی عبارت است از بستری شکل گرفته حول ارزش‌های لیبرال دموکراسی سیاسی شده که مجموعه‌ای از گفتمان‌های دموکراتیک درون آن برای هژمون شدن به مبارزه می‌پردازند. برای لاکلائو و موف «گفتمان»، مشخص‌کننده‌ی چیزی شبیه به بازی‌های زبانی ویتگنشتاین است، چیزی که او همچنین «اشکال زندگی» می‌نامد (Antony, 2003: 586). همین‌طور برای آن‌ها «گفتمان، مفصل‌بندی دقیق زبان‌شناختی و غیرزبان‌شناختی در وضعیت‌های متفاوت و نظام ساخت‌یافته از وضعیت‌هاست» (Wenman, 2003: 585).

جمع‌بندی

براساس آنچه سعی کردم در این نوشتار کوتاه ارائه بدهم، بنیان امر سیاسی بر نزاعی عینی و واقعی استوار شده است که در نمونه‌ی اشمیتی، دشمن را در مقام هویتی سیاسی که شکل زندگی «ما» را به چالش می‌کشد در بیرون از مرزهای دولت قرار داده است. در نمونه‌ی اشمیتی، و از مجرای انتقاداتی که فیلسوف آلمانی به مسائل مربوط به حقوق طبیعی وارد می‌کند، دولت عبارت است از مجموعه‌ای سیاسی، شکل گرفته حول هویتی مشترک که برای حفظ خودش در میان قطب‌های سیاسی بیرون از دولت، مشغول سیاست‌ورزی می‌شود. آنتگونیسم اشمیتی با یکپارچه کردن هویت سیاسی و تجمع آن در ذیل یک قدرت تصمیم‌ساز درباری

امر استثناء اصل نزاع درونی را زیر سؤال می‌برد. در واقع برای اشمیت، سیاست مسئله‌ای بینادولتی است.

انتقادات اشمیت به دموکراسی‌های لیبرال، موف را به‌نظر به‌پردازی درباره‌ی شکلی از امر سیاسی سوق می‌دهد که درون آن، کثرت‌گرایی ارزشی و انتقاد از ذات‌باوری فردی و اجتماعی نظریات لیبرالی را به چالش کشیده و براساس آن شکلی از پلورالیسم درون‌دولتی را فرض می‌کند. استفاده‌ی موف از مفاهیم اشمیتی اگرچه آغشته به تناقضاتی است که ادعاهای او را به لحاظ نظری و عملی دستخوش انتقادات جدی می‌کند، امکان فهم تازه‌ای از شهروندی، به عنوان شکلی از مفصل‌بندی اجتماعی در همبودگی سیاسی‌ای که حول ارزش‌های برابری و آزادی شکل گرفته است را به وجود می‌آورد. به نظر می‌رسد موف مفهوم طرد و انکار آنتگونیستی اشمیتی در سیاست خارجی را به رسمیت شناخته و با خنثی کردن آنتاگونیسم داخلی، و تبدیل آن به آگونیسم، امکان تازه‌ای برای مبارزه‌ی داخلی میان دشمنانی که دوستانه دشمنی می‌کنند را درون یک دموکراسی رادیکال به وجود آورده است. امکانی که، اگرچه به نظر برپایه‌ی نفی ادعاهای جهان‌شمولی اندیشه‌های لیبرالیستی واقعاً موجود استوار شده است، درون خودش، و به اعتبار قدرت نفی و طردی که در مقابل قرائت‌های غیردموکراتیک از همبودگی به کار می‌برد، خود حاوی اعتقادی راسخ به جهان‌شمولی ارزش‌های دموکراتیک است. این جهان‌شمولی خود را در اذعان به ضرورت دفاع از ارزش‌های دموکراتیکی که تاریخاً هژمون شده‌اند، نشان می‌دهد. ■

منابع

- اشمیت، کارل (۱۳۹۲) مفهوم امر سیاسی، سهیل صفاری، چاپ اول، نشر نگاه معاصر، تهران.
- موف، شانتال (۱۳۹۲) بازگشت به امر سیاسی، عارف اقوامی مقدم، رخداد نو، تهران.
- موف، شانتال (۱۳۹۱) درباره‌ی امر سیاسی، منصور انصاری، رخداد نو، تهران.
- LACLAU and MOUFFE, ERNESTO and CHANTAL (1985) *Hegemony and Socialist Strategy: Towards a Radical Democratic Politics*, Verso.
- Anthony, Mark (2003) *Laclau or Mouffe? Splitting the Difference*, Wenman Philosophy Social Criticism 2003 29: 581.
- Barrett, Michle (1991) *Ideology, Politics, Hegemony: From Gramsci to Laclau and Mouffe*, Michigan Quarterly Review 30, 1991, pp. 231-58.
- Crowder, George (2006) CHANTAL MOUFFE'S AGONISTIC DEMOCRACY: Referreed paper presented to the Australasian Political Studies Association conference University of Newcastle 25-27 September 2006.
- Hellenbroich, Anno and Elisabeth (2006) *Carl Schmitt's Hobbesian State*, National EIR February 10, 2006.
- Marramao, Giacomo (2000) *The Exile of The Nomos: For a Critical Profile of Carl Schmitt*, CARDOZO LAW REVIEW VOLUME 21 MAY 2000 NUMBER 5-6: 1567-1588

شهروندی برای موف، یک جریان مداوم از هویت‌یابی‌های سیاسی است که در ذیل روابط اجتماعی موجود در یک دموکراسی رادیکال در میان آندسته از منابع هویت‌بخشی که اصل و اساس برابری، آزادی و ضرورت تکررگرایی را به رسمیت می‌شناسند جریان دارد